

# جدال صلح طلبانه‌ی فمینیسم علیه فاشیسم با نگاه به آثار ویرجینیا وولف

شیرین کریمی



برای برخی فمینیست‌های امروز شاید آرای ویرجینیا وولف از مد افتاده باشد، شاید بیش‌تر رمان‌دوستان به آثار او به‌مثابه‌ی «اثر ادبی» صرف مراجعه می‌کنند، و چه‌بسا برای برخی او اصلاً فمینیست به شمار نیاید؛ ولو آن‌که بسیاری از آثارش درباره‌ی مسائل زنان نوشته شده است. پرسش اصلی نگارنده این است که آیا می‌توانیم از آرای وولف برای فهم پیچیدگی‌ها و مسائل جهان امروز بهره ببریم؟ ویرجینیا وولف زن سفید لیبرالی از طبقه‌ی مرفه انگلستان قرن بیستم بود، دیدگاه او چه کمکی به فمینیسم امروز می‌کند؟ چطور می‌توان با آرای ویرجینیا وولف یک تحلیل اینترسکشنالیتی ارائه داد و در عین حال به ستم‌دیده‌ترین افراد جامعه تعهد سیاسی داشت؟ وولف جنگ جهانی اول و سال‌های آغازین جنگ جهانی دوم را تجربه کرد، مواجهه‌ی او با جنگ و فاشیسمی که در سال‌های میان دو جنگ جهانی اروپا را درنوردیده بود چگونه بود؟

ویرجینیا وولف (۱۸۸۲-۱۹۴۱)، نویسنده‌ی انگلیسی، در دوره‌ی ویکتوریا زاده شد و در دوره‌ی مدرن درگذشت. آثار او در سبک‌های گوناگون نوشته شد و موضوع اصلی بسیاری از نوشته‌هایش شرایط زندگی زنان بود، تا حدی که یکی از اتهاماتی که علیه وولف زمانی مطرح شد این بود که «خانم وولف بیهوده و نامربوط در شرایطی که باید برای فاشیست‌ها کاری انجام می‌گرفت، در مورد مشکلات زنان می‌نوشت.»<sup>۱</sup> اما مبارزه‌ی وولف با فاشیسم در عمق نوشته‌هایش، در میان کلمات مکتوبش جاری بود، در فعل‌هایی که برمی‌گزید، چرا که او قدرت جمله را در فعل آن نهفته می‌دانست، وقتی می‌نوشت «من لرزانم، من سوزانم!» که یادآور شعر شلی است که می‌سراید: «آه از چمن برداریدم! می‌میرم! می‌کاهم، ناکامم!» به‌واقع او در نقد وضع موجود به قدرت کلمات نظر داشت. مبارزه‌ی وولف در نقد شرایط اجتماعی و سیاسی‌ای که زنان و مردان در آن قرار داشتند همواره جریان داشت، اما برای آنان که با آثار وولف آشنا نبودند فهم شیوه‌ی مبارزه‌اش دشوار بود. علاوه بر دو اثر فمینیستی *اتاقی از آن خود* (۱۹۲۹) و *سه‌گینی* (۱۹۳۸)، که هنوز فمینیست‌های جوان آن دو را می‌خوانند، تمامی آثار ویرجینیا وولف از منظری فمینیستی نکات بسیاری برای آموختن دارند. چنانکه در

گفت‌وگوهایش با کلایو بل نیز روشن می‌شود سیاست‌های جنسی و جنسیتی آغازگر پیدایش زنِ رمان‌نویس مدرنی به‌نام ویرجینیا وولف شد.<sup>۱</sup>

به تعبیر جین گلدمن، در مقدمه‌ی *کمبریج بر ویرجینیا وولف* (۲۰۰۶)، وولف در آثارش به ترسیم تقلاهای نسل‌ها زن در بستر سیاست‌های زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی می‌پردازد. او در *رمان/تاق جیکوب* (۱۹۲۲) فرهنگ مردسالاری را نقد می‌کند و از خلائی می‌نویسد که به دلیل کشته‌های جنگ ایجاد شده و نیز مسئله‌ی جنسیت، طبقه و سوژگی<sup>۲</sup> را در شرایط پساجنگ بررسی می‌کند، شرایطی که در آن به مردان طبقه‌ی کارگر و به بخشی از زنان حق رأی داده شده بود. به سوی *فانوس دریایی* (۱۹۲۷) رمانی است که شکل‌گیری یک هنرمند را ترسیم می‌کند (*ku nstlerroman*) و به‌واقع یک اثر خودبازتاب‌دهنده‌ی فمینیستی است. وولف در *اورلاندو* (۱۹۲۸) سیاست جنسیتی (*gender politics*) را در دوره‌های مختلف بررسی می‌کند، در *امواج* (۱۹۳۱) بازی نور و سایه و رنگ‌ها را حین حرکت خورشید در آسمان چنان توصیف می‌کند که گویا نشان از یک سیاست جنسیتی دارد. بخش نخست رمان *امواج* اغلب با بخش آفرینش در کتاب مقدس مقایسه می‌شود که سپیده‌دمی را توصیف می‌کند که به جهانی تاریک نور می‌آورد، «خورشید هنوز طلوع نکرده بود، دریا را نمی‌شد از آسمان تمییز داد... زن زیر خط افق خوابید... یک فانوس برداشت»، در این اثر زن هم عامل اسیر در نظام مردسالار توصیف شده و هم کسی که نشانه‌ی ذهنیت مردانه (خورشید) را غصب می‌کند. در سال‌های اخیر بر رمان *امواج* تفاسیری فمینیستی و پسااستعماری نوشته شده که معانی نهفته‌ی مردسالاری، همجنسگرایی، مبارزه برای حق رأی و درون‌مایه‌های ضداستعماری آن را آشکار می‌سازد. هدف اصلی و اولیه‌ی وولف در نوشتن *جستار-رمان* خانواده‌ی پارگینر، که بعد تبدیل شد به دو اثر *رمان سال‌ها* (۱۹۳۷) و *جستار بلند سه‌گینی* (۱۹۳۸)، نوشتن

<sup>۱</sup> همان، ص ۷۵.

<sup>۲</sup> می‌توان سوژگی را آگاهی انسان از آگاهی خویش در نظر گرفت، آگاهی‌ای که انسان به‌مدد آن به هستی‌کنشگر و تغییردهنده در راستای خواسته‌های خود تبدیل می‌شود.

«درباره‌ی زندگی جنسی زنان» بود، جستار-رمان خانواده‌ی پارگینر از مقاله‌ای به نام «حرفه‌هایی برای زنان»، که گفت‌وگویی بود برای انجمن ملی خدمات زنان، زاده شد.<sup>۱</sup> اما دو اثر مهم وولف در بستر سیاست‌های فمینیستی/اتاقی/از آن خود (۱۹۲۹) و سه‌گینی (۱۹۳۸) است. در اولی وولف شرایط تاریخی، سیاسی، اجتماعی و ادبی را در نظر می‌گیرد که زندگی و نوشته‌های زنان در آن واقع است. و در دومی همین مسائل را در شرایط جنگ بررسی می‌کند، سه‌گینی یک جدال صلح‌طلبانه‌ی فمینیستی علیه فاشیسم است. جستار ضدفاشیستی سه‌گینی برآمده از تجربه‌ی زیسته‌ی خود وولف است، او در سال ۱۹۳۵ در دفترچه‌ی خاطراتش نوشت: «و حالا آرزوی ناگهانی نوشتن یک جزوه‌ی ضدفاشیسم امانم را بریده. ال و من... بحثی طولانی داشتیم درباره‌ی همه‌ی چیزهایی که خوب است در جزوه‌ام بنویسم.»<sup>۲</sup> وولف در سال‌های پایانی عمرش فمینیستی بود که علیه فاشیسم می‌نوشت.

وولف در سال ۱۹۰۹ برای حق رأی زنان شروع به فعالیت کرد. در آوریل ۱۹۰۹ عمه‌ی او، کارولین املی استیون، فوت کرد و ارثیه‌ای به ارزش ۲۵۰۰ پوند برایش باقی گذاشت.<sup>۳</sup> از قرار معلوم، پیوستن به گروه همگانی هواخواهان حق رأی به وولف احساس پوچی و حماقت داده بود و درباره‌ی آن نوشته بود که صدای سخنرانان «مثل طنین صدای یک ناقوس بود» و در طول این دوره «بسیار وقتش برای حق رأی هدر رفته است.»<sup>۴</sup> آن زمان دوران اعتراضات خشونت‌آمیز سافرجت‌ها<sup>۵</sup> در انگلستان بود؛ زنانی که خواستار حق رأی بودند شیشه‌ها را می‌شکستند، بانک‌ها را منفجر می‌کردند، زندانی می‌شدند، تا حد مرگ اعتصاب غذا می‌کردند، خود را جلوی اسب پادشاه می‌انداختند و جان خود را فدا می‌کردند تا توجه همگان را به خواسته‌شان جلب کنند. وولف

۱ گلدمن، صص ۸۷، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲ بونزو، ص ۵۲.

۳ گلدمن، ص ۱۸.

۴ همان، ص ۲۰.

به‌صراحت از این نوع مبارزات، و همانطور که در *اتاقی از آن خود* هم نوشت، از «فمینیسم مطلق»<sup>۱</sup> دوری می‌جست.<sup>۲</sup> در سال ۱۹۱۸ زنان، با شرط سنی، حق رأی به دست آوردند، بسیاری معتقدند که این دستاورد نتیجه‌ی شکستن پنجره‌ها نبود، هرچند ممکن است یاد و خاطره‌ی آن ستیزه‌جویی‌ها کمک کرده باشد؛ اما گفته شده حق رأی به دلیل کارهای میهن‌پرستانه‌ی زنان در طول جنگ جهانی اول اعطا شد.<sup>۳</sup> با همه‌ی اینها وولف نظرش این بود که پول به او آزادی بیشتری می‌دهد تا حق رأی. توضیح علت این رویکرد وولف را می‌توانیم از زبان خودش در *اتاقی از آن خود* بخوانیم، در جایی که می‌نویسد: «خبر ارثیه‌ام در شبی به من رسید که تقریباً همان زمان قانون اعطای حق رأی به زنان تصویب شد... به نظر می‌رسید از آن دو - حق رأی و پول - پولی که صاحبش شده‌ام قطعاً بسیار مهم‌تر است.»<sup>۴</sup> چون آن پول فکر وولف را آزاد می‌کرد، آزاد از دغدغه‌ی معیشت. به زعم وولف یک درآمد ثابت تغییر چشمگیری در روحیه‌ی آدم به وجود می‌آورد. در واقع وولف به آزادی‌ای که با داشتن پول به دست آورده بود، بیشتر اهمیت می‌داد تا به آزادی‌ای که با به‌دست‌آوردن حق رأی به آن رسیده بود. و در یادداشت‌هایش نوشت «البته به خاطر ارزانی کاغذ تحریر است که زن‌ها پیش از هر حرفه‌ی دیگری در نویسندگی موفق شدند.»<sup>۵</sup> از نظر وولف با داشتن پول نه تنها کار و تلاش، بلکه نفرت و تلخکامی نیز به پایان می‌رسد. «لازم نیست از مردی متنفر باشم؛ او نمی‌تواند آسیبی به من برساند. لازم نیست تملق مردی را بگویم؛ او چیزی ندارد که به من بدهد. متوجه شدم که رفته‌رفته موضع جدیدی نسبت به نیمه‌ی دیگر بشریت اتخاذ می‌کنم.»<sup>۶</sup> و در ادامه پس از شرحی درباره‌ی شرایط زندگی

<sup>1</sup> the arrant feminism

<sup>۲</sup> وولف، *اتاقی*، ص ۹۱.

<sup>3</sup> Quentin Bell, p 14.

<sup>۴</sup> وولف، *اتاقی*، ص ۶۵.

<sup>۵</sup> بونزو، ص ۶۷.

<sup>۶</sup> همان، ص ۶۶.

زنان و مشکلات اقتصادی آنان می‌نویسد «زمانی که این مشکلات و موانع را درک کردم، ترس و تلخکامی به تدریج جای خود را به ترحم و مسامحه داد؛ و بعد طی یکی دو سال، ترحم و مسامحه از میان رفت و رهایی بزرگ از راه رسید، که آزادی اندیشیدن درباره‌ی خود مسائل بود.»<sup>۱</sup>

با همه‌ی اینها سیاست‌های حق رأی زنان از هر جهت بر اندیشه و آثار نویسندگان و هنرمندان حلقه‌ی بلومزبری، که ویرجینیا وولف یکی از اعضای اصلی آن بود، اثر گذاشت. در سال ۱۹۲۸ نیز که قانونی تصویب شد که بر اساس آن به زنان برابری سیاسی کامل با مردان داده می‌شد ویرجینیا وولف توجه چندانی به آن نشان نداد، و به نظر کوئینتن بل حتی ممکن است وولف فراموش کرده باشد که این امر مهم روی داده بود.<sup>۲</sup> با همه‌ی این‌ها، وولف به طور ساختاری با فاشیسم دهه‌ی ۱۹۳۰ در اروپا مبارزه می‌کرد.

وولف/اتاقی/از آن خود را در سال ۱۹۲۹ منتشر کرد، زمانی که بیش از ده سال از پایان جنگ جهانی اول گذشته بود و از خاکسترهای جنگ و بحران‌های متعاقب آن گرایش‌های دست‌راستی افراطی سربرآوردند و دیگر کلمه‌ی «فاشیسم» به گوش تمام اروپایی‌ها خورده بود. خیلی‌ها می‌دانستند در ایتالیا حزبی به نام «حزب ملی فاشیست» فعالیت می‌کند، این حزب از ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ فعال بود. بنیتو موسولینی پایه‌گذار فاشیسم ایتالیا همچون اغلب فاشیست‌ها از زنان نفرت داشت.<sup>۳</sup> در طول این سال‌ها در سرتاسر اروپا احزاب متعددی با اندیشه و عمل فاشیستی فعال شدند.

اما فاشیسم چیست؟ فاشیسم یک ایدئولوژی سیاسی در طیف راست افراطی است، جنبشی پوپولیستی است که در بستر بحران‌های مهلک اقتصادی و اجتماعی برای بسیج توده‌وار مردمی از تمام طبقات اجتماعی، بیشتر بر ناسیونالیسم توسعه‌طلبانه برای احیا

<sup>۱</sup> همان، ص ۶۷.

<sup>۲</sup> Quentin Bell, p 14.

<sup>۳</sup> وولف، اتاقی، ص ۵۷.

و بازتولید ارزش‌های پیشامدرنِ پدرسالارانه در یک نظم جدید متکی است. این نظم می‌تواند بر اساس یک ملت، یک مذهب و یک نژاد شکل بگیرد.

نگاه فاشیست‌ها به ملت‌نگاهی مردسالارانه است. در حقیقت فاشیسم ایدئولوژی‌ای سرتاپا مردانه است و به همان شدتی که با سوسیالیسم ضدیت دارد با فمینیسم و هر نوع دگراندیشی و دگرباشی مخالف است. فاشیست‌های تاریخی عموماً معتقد بودند که وظیفه‌ی اصلی زن خانه‌داری و فرزندآوری است. البته فاشیست‌ها برای مردانگی صرف (*Masculinity*) ارزش قائل نبودند و فقط مردانگی برخی مردان نژاد غالب را ارزش به شمار می‌آوردند. آنها سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و یهودیان را محرکان بی‌نظمی «زنانه» می‌دانستند و شاخص‌های انقلابی فاشیستی را نظم مردانه‌ی آن می‌دانستند. نازی‌ها یهودیان و لهستانی‌ها را نژادهایی «زن‌صفت» می‌دانستند که با نقشه و فریبکاری به اهداف خود می‌رسند، نه با صراحتِ مردانه.<sup>۱</sup> در نوشته‌های وولف وقتی حرف از فاشیسم به میان می‌آید در واقع حرف از فعال‌شدن رگه‌های فاشیستی در مناسبات اجتماعی و به طور دقیق‌تر در جامعه‌ی لیبرال انگلستان دهه‌ی ۱۹۳۰ است، نه فاشیسم تاریخی ایتالیا و آلمان. از نظر وولف رگه‌های فاشیستی همه‌جا می‌تواند فعال شود.

بسیاری از فاشیست‌ها زنان را همچون همجنس‌گرایان به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند، یا دست‌کم معتقد بودند که زنان باید در «جایگاه مناسب» خود باقی بمانند. ارگان گارد آهنین رومانی در سال ۱۹۳۷ اعلام کرد که «زن به اصطلاح روشنفکر امروزی عنصری مطلقاً سترون برای جامعه است.» رژیم‌های فاشیستی همواره اقدامات سرکوبگرانه‌ای را علیه زنان به اجرا درمی‌آوردند. آنها سعی داشتند زنان را از بازار کار خارج و دسترسی‌شان را به آموزش محدود کنند. فاشیست‌ها چه در آلمان، چه در ایتالیا و چه در کرواسی از زنان توقع داشتند که شهروندان، سربازان و مادران آینده‌ی نژاد را به دنیا آورند و پرورش دهند. زنان می‌بایست ارزش‌های ملی را به فرزندان‌شان می‌آموختند و در عین حال خواستِ فاشیست‌ها برای نیل به خودکفایی اقتصادی باعث می‌شد زنان در جایگاه مصرف‌کننده نیز اهمیت پیدا کنند. فاشیست‌ها معمولاً جنبش‌ها یا سازمان‌های ساخته و پرداخته‌ی خود مختص به زنان را هم داشتند. سازمان‌هایی

<sup>۱</sup> پاسمور، صص ۱۷۷-۱۷۹.

تک‌جنسیتی و کاملاً تحت سیطره‌ی حزب فاشیست. هدف این نوع سازمان‌ها این بود که دولت‌های فاشیستی جامعه‌ی مدنی را کاملاً در خود مستحیل کند.<sup>۱</sup>

فاشیست‌ها حمایت زنان فعال در جنبش‌های ضدفمینیسم غیرسیاسی یا راست‌گرا را هم جلب کردند. این زنان با مردان فاشیست هم‌عقیده بودند که جای زن در خانه است. به هر حال، حضور در خانه برای بسیاری از زنان بورژوا امتیازات خاصی داشت، مثل اداره‌ی بچه‌ها و خدمتکارها در خانه‌های بزرگ و یا فعالیت به عنوان «پرستار» در سازمان‌های خیریه‌ی مهم و گاه از این راه تأثیرگذاری بر سیاست‌های حکومت. این زنان علاوه بر سوسیالیسم و لیبرالیسم و دموکراسی به فمینیسم نیز حمله می‌کردند، آنها معتقد بودند که فمینیسم آفت فعالیت‌های خیریه و بلای جان خانواده است و از شمار زنانی که حاضر به خدمت‌رسانی باشند کم می‌کند. از سوی دیگر برخی از فمینیست‌ها نیز، که از زمره‌ی فریب‌خوردگان تبلیغات فاشیستی بودند، از فاشیست‌ها توقع داشتند که به زنان حق رأی اعطا کنند، چون در برنامه‌های اولیه‌ی برخی گروه‌های فاشیستی اعطای حق رأی به زنان نیز اعلام شده بود، برخی دیگر از شبه‌فمینیست‌ها که به فمینیست‌های خانواده‌گرا مشهور بودند بر نقش خانواده در اجتماع ملی تأکید داشتند و خود بالقوه اشتراکاتی با فاشیست‌ها داشتند. به این ترتیب گروه‌های زیادی با فاشیسم همراه شدند و وجه اشتراک تمام آنها انزجار از چپ و احزاب سنتی راست و لیبرال بود، آنها هیچ‌یک از دو طیف چپ و راست را نماینده‌ی مناسبی برای مطالبات خود نمی‌دانستند.

اما زنانی که حامی فاشیست‌ها بودند خیلی زود متوجه شدند جایی در این ایدئولوژی ندارند زیرا مردان فاشیست فعال درست از آن رو فاشیست شده بودند که می‌خواستند روابط میان زن و مرد به حالت «عادی» برگردد. فعالیت اکثر قریب به اتفاق زنان در جنبش‌های فاشیستی منحصر می‌شد به کارهایی که عموماً در خور طبیعت‌شان دانسته می‌شد که اساساً خدمات بازتولیدی و رفاهی بود. مردان فاشیست در عین آنکه دلشان می‌خواست زنان پای خود را از گلیم‌شان فراتر نگذارند قبول داشتند

<sup>۱</sup> همان، صص ۱۸۰-۱۸۲.



که فعالیت زنان برای تحقق ملتی بسیج‌یافته ضروری است. آلمان نازی معتقد بود تنها زنان آریایی آن قدر «تکامل‌یافته» اند که شایستگی ایفای نقش مادری یا آوردن فرزندان اصلح را [به معنای داروینی کلمه] داشته باشند.<sup>۱</sup> اما، وولف چطور فاشیسم را برملا می‌سازد؟

در سال ۱۹۴۰، یک سال پس از آغاز جنگ جهانی دوم، ویرجینیا وولف جستار تلخی نوشت به نام «اندیشه‌هایی در باب صلح به‌هنگام حمله‌ی هوایی» و آسمانی را توصیف کرد که در آن مردان جوان انگلیسی و آلمانی با یکدیگر می‌جنگیدند، او نوشت: «مدافعین مردند و مهاجمین مرد. به زنان سلاحی برای هجوم و حتی برای دفاع داده نشده» و بعد می‌پرسد اگر این جنگ برای دفاع از آزادی در گرفته، ما زنان چطور بدون سلاح می‌توانیم بجنگیم؟ و پاسخ می‌دهد که می‌توانیم با قدرت ذهن بجنگیم و اندیشه‌هایی بیافرینیم که به مردان جوان مان که در آسمان می‌جنگند کمک کند. اما پیش از آن باید مردان را خلع سلاح کرد و باید دانست که جنگ ذهنی به معنای جنگ علیه جریان رایج است، نه همراهی با آن.<sup>۲</sup>

و جریان رایج چیست؟ جریانی است سریع و متلاطم که در بلندگوها از زبان سیاستمداران در سیلابی از کلمات جاری می‌شود. وولف در این جستار درخشان می‌نویسد که نه من، زنی که با ماسک گازی در دست در تاریکی نشسته‌ام آزادم و نه تو، مردی که در آسمان در جعبه‌ای مکانیکی با اسلحه‌ای در دست نشسته‌ای؛ هیچ‌یک آزاد نیستیم. اگر آزاد بودیم می‌توانستیم در خیابان با هم گفت‌وگو کنیم و بیرسیم هیتلر کیست؟ و پاسخ بشنوم: یک سلطه‌جوی مستبد، دیوانه‌ای است عاشق قدرت که باید مهار شود. و بعد وولف صدای زنی را می‌شنود که می‌گوید: «زنان توانا در فرودست نگاه داشته شده‌اند زیرا هیتلریسمی ناخودآگاه در قلب مردان وجود دارد.» به زعم وولف باید این هیتلریسم درونی را بکاویم، باید بیندیشیم و دقیقاً به آن تمایلی بیندیشیم که سلطه‌جوست و به دنبال چیرگی بر دیگران و بنده کردن دیگران است. اگر زنان بتوانند

۱ همان، صص ۱۸۴-۱۸۷.

۲ وولف، اندیشه‌هایی در باب صلح، صص ۱۲-۱۸.

خود را از بندگی رها کنند، مردان نیز از استبداد رها خواهند شد، چراکه هیتلرها به واسطه‌ی بنده‌ها هیتلر می‌شوند.<sup>۱</sup>

مردی که در آسمان می‌جنگد، زمانی در دفترچه‌ی خاطراتش نوشته بود: «اوج آرزوی من مبارزه علیه دشمن واقعی است، مبارزه برای کسب یک شرافت ابدی و باشکوه با شلیک آخر به بیگانه‌ها و بازگشت به خانه با سینه‌ای که پوشیده از مدال‌های افتخار است... برای همین تمام زندگانی‌ام، تحصیلاتم، فعالیت‌هایم و همه چیزم را وقف کرده‌ام.» به تعبیر وولف مرد با صداهای درون خود پیش می‌تازد، با غرایزی کهن که با آموزش و سنت پرورش یافته و گرامی‌داشته شده‌اند.<sup>۲</sup> تصور کنید سیاستمداران برای زنان فرمان صادر کنند که برای حفظ میهن باید فرزندآوری کنند و زنی در دفترچه‌ی خاطراتش بنویسد: «اوج آرزوی من فرزندآوری است و برای همین تمام زندگانی‌ام، تحصیلاتم، فعالیت‌هایم و همه چیزم را وقف کرده‌ام.» هیچ‌یک آزاد نیستند و هر دو از هیتلریسمی درونی رنج می‌برند و رنج می‌بخشند. راه‌حل وولف این است که باید به مردان جوان و به خودمان کمک کنیم و فعالیت‌های افتخارآمیزتری برای خود و آنها تعریف کنیم تا بر هیتلریسم درونی غلبه یابیم. در سه‌گینی می‌نویسد: «کمک به زنان برای اینکه با مشاغل امرار معاش کنند کمک به آنها برای داشتن سلاح تفکر مستقل است که هنوز قوی‌ترین سلاح آنهاست. این سلاح به آنها کمک می‌کند تا ذهنی از آن خود و اراده‌ای از آن خود داشته باشند تا با آن به شما کمک کنند که از جنگ جلوگیری کنید.»<sup>۳</sup>

به نظر جنیفر آلسوپ محقق سه‌گینی به ما یادآوری می‌کند که جنگ فقط به‌دست بازیگران بین‌المللی متوقف نمی‌شود، بلکه مستلزم تغییر نظام‌مند در گفتمان و قدرت در دموکراسی داخل و خارج از کشور است. به زعم وولف «دیدگاه بیرون‌راننده‌ها» (*Outsiders*) نه فقط منظری منحصر به فرد از امکان صلح (یا از این که صلح ممکن

۱ همان.

۲ همان.

۳ وولف، سه‌گینی، ص ۵۸.

است چگونه باشد) به ما می‌دهد، بلکه به ما این فرصت را نیز می‌دهد که با دیگران همدلی کنیم. به نوشته‌ی وولف «آنان که زنان را در خانه نگه می‌دارند، از دیکتاتورها بهتر نیستند.» برای زنان داشتن تجربه‌ی زیسته‌ی فرد «بیرون‌رانده» یا «خارجی» است که نمی‌گذارد حس میهن‌پرستی جنگ را درک کنند و وظایف مربوط به جنگ را انجام دهند. «کشور ما» برای زنان (بیرون‌رانده‌ها) چه معنایی دارد؟ چقدر از انگلستان به زنان تعلق دارد؟ «در طول تاریخ با من (زن) همچون یک برده رفتار شده است.» و من «به عنوان یک زن کشوری ندارم.» بنابراین به زعم وولف اگر می‌خواهید به جنگ پایان دهید باید خود را از چیزهایی به نام «غرور ملی» و «برتری وطن‌پرستی» خلاص کنید تا ما و شما، زنان و مردان، با هم به مفاهیمی جدید و ضدجنگ بیندیشیم.<sup>۱</sup>

وقتی وولف در سه‌گینی عکس‌هایی از صحنه‌های جنگ را توصیف می‌کند، که نشان‌دهنده‌ی قساوت فاشیست‌هاست، می‌توانیم شیوه‌ی بیان به‌شدت تجسمی او را درک کنیم، او برای بیان قساوت فاشیست‌ها در جنگ فضای داخلی خانه‌ها را توصیف می‌کند نه سپهر عمومی خیابان را؛ عکس‌هایی که وولف برمی‌گزیند از نابودی زندگی خانوادگی حکایت دارد و از تأثیر فاشیسم بر خلوت خانه و خانواده. او در انتهای سه‌گینی جهان عمومی جنگ را به جهان خصوصی زنان پیوند می‌دهد. و به باور او پیشگیری از جنگ تنها با تغییرات جنسیتی در آموزش، اشتغال و زندگی فکری ممکن می‌شود.<sup>۲</sup>

به زعم ماری-لوئیز گتنز جستار سه‌گینی وولف تلاشی است جامع در راستای تئوریزه کردن اهمیت جنسیت برای فاشیسم. تحلیل وولف درباره‌ی فاشیسم بر مناسبات مردسالارانه میان مردان و زنان متمرکز است، وولف استدلال می‌کند که توزیع نابرابر قدرت میان جنسیت‌ها عنصری کلیدی است که زاینده‌ی فاشیسم است. در سه‌گینی فاشیسم به‌مثابه‌ی نوعی گمراهی مفرط نیست، بلکه پیامد نظام جنسی-جنسیتی مردسالارانه است. وولف به جای توجه به کشورهایی که در دهه‌ی ۱۹۳۰ حکومت‌های فاشیستی را تجربه کردند، به انگلستان نگاه می‌کند، که به‌ظاهر کشوری دموکراتیک بود، و نشان داد که زنان به شکل نظام‌مند از تمام موقعیت‌های عمومی

<sup>1</sup>Jennifer Allsopp, [opendemocracy](http://opendemocracy.net), 27 April 2015.

دارای منزلت و قدرت کنار گذاشته می‌شوند، از تمام موقعیت‌هایی که به آنها اختیار داشتن عاملیت سیاسی واقعی را می‌داد کنار گذاشته می‌شوند، نشان داد که آن کشور برای زنان چقدر غیردموکراتیک بود. وولف بی‌قدرتی و بی‌نفوذی زنان را تا قرن نوزدهم دنبال می‌کند، زمانی که وجود فضاهای مجزایی که زنان را در خانه و خانواده محدود می‌کرد عرف بود. به زعم وولف محدود کردن زنان به خانواده نه فقط منجر به بی‌قدرتی زنان در امور همگانی و عمومی می‌شود، بلکه منجر به بی‌قدرتی زنان درون خانواده هم می‌شود. و طرد نظام‌مند زنان از حوزه‌ی عمومی عنصر حیاتی نظام‌های فاشیستی است.<sup>۱</sup> وقتی به وولف نقد شد که تمام مردان را نمی‌توان مخاطب چنین نقدهایی قرار داد و این نوعی غرض‌ورزی نسبت به مردان است، پاسخش این بود که «در شرایط کنونی دنیا یک مرد داور خیلی خوبی برای جنسیت خود نیست.»<sup>۲</sup>

تحلیل آشکارساز وولف از خانواده‌ی طبقه‌ی متوسط نشان می‌دهد که خانواده به جای آنکه پناهگاهی در مقابل قدرت و کشاکش جهان عمومی باشد نهادی است با اهمیت حیاتی برای بازتولید شرایط جهان عمومی. در نگاه وولف تولید سوژه‌های جنسیتی در خانواده برای تولید فاشیسم از اهمیت اساسی برخوردار است. او در سه‌گینی استدلال می‌کند که برای زنان سیاست ضدفاشیستی باید پیش از هر چیز بر استقلال اقتصادی (نسبی) زنان متمرکز باشد. وولف اما، برخلاف فمینیسم لیبرال دهه‌های اخیر، رهایی صرف زنان طبقه‌ی متوسط را از طریق ورودشان به مشاغل و حرفه‌ها پیشنهاد نمی‌کند، چراکه این مشاغل و حرفه‌ها خود بخشی از ساختار مردسالارانه‌اند که جنگ و نظامی‌گری را تولید می‌کند. در عوض، وولف استراتژی دیگری را پیشنهاد می‌دهد. استراتژی وولف این است که زنان وارد مشاغل و حرفه‌ها بشوند اما ساختارهای نهادی آن مشاغل را به رسمیت نشناسند و با نظام جنسی-جنسیتی موجود در آن نظام «همدستی» نکنند، و این کار را از طریق یادآوری فعالانه‌ی تاریخ انقیاد زنان انجام دهند.

<sup>۱</sup> Marie-Luise Gätgens, p 21 & 22.

چند دهه‌ی بعد، مفهوم همدستی (*collaboration*) یکی از مفاهیم مورد توجه جامعه‌شناس فرانسوی پیر بوردیو بود. به زعم بوردیو میان عواملان اجتماعی و دنیای اجتماعی رابطه‌ای از نوع همدستی وجود دارد و برای اینکه میدانی بتواند بر میدان دیگری مسلط شود وجود همدستان لازم است. بوردیو معتقد است که جامعه‌شناسی می‌تواند این نوع همدستی را برای ما نمایان سازد. مثلاً از میان روشنفکران و متفکران باید توجه کنید که چه کسانی با رسانه‌ها همدستی می‌کنند؛ کسانی که بیشتر مایل‌اند در رسانه‌ها حضور داشته باشند و معمولاً درباره‌ی تمام مسائل اظهار نظر می‌کنند و دائماً به دنبال این‌اند که به کارهایشان توجه شود، به برنامه‌ها دعوت شوند و اگر به آنها توجه نشود اعتراض می‌کنند. این تمایل منجر به همدستی می‌شود و همدستی منجر به وابستگی و عدم استقلال فکری می‌شود. البته بوردیو هرگونه همکاری با رسانه‌ها را همدستی نمی‌داند اما به عواملی توجه دارد که سبب همدستی، به‌مثابه‌ی تبعیت بی‌قیدوشرط از الزامات تخریب‌کننده‌ی هنجارهای حوزه‌های خودمختار می‌شود. مثلاً متفکری که دائم در رسانه‌ها حضور دارد به‌مرور تکرارکننده‌ی حرف‌هایی می‌شود که از نظر ژورنالیست‌ها جذاب و شایسته‌ی توجه است و استقلال فکری‌اش را از دست می‌دهد.<sup>۱</sup> یا می‌توان گفت هر زمان که زنی درباره‌ی سنس دروغ می‌گوید به‌واقع همدست تکامل‌نیافتگی بشریت شده است.<sup>۲</sup> از این رو کلیدواژه‌هایی که بوردیو در اواخر قرن بیستم برای تبیین جامعه‌شناختی ساختار سلطه به کار می‌برد، در نیمه‌ی اول قرن بیستم از سوی ویرجینیا وولف طرح و تحلیل شده بود. ستم و تبعیض برای حفظ زیست‌زبان‌آوران به مشارکت فردی و همدستی در سطحی وسیع نیاز دارند. یکی از مهم‌ترین پیام‌های وولف برای کسانی که تحت ستم‌اند و به خصوص برای زنان این است: «با نظام تبعیض و سلطه همدستی نکنید.» این پیام در صفحات پایانی سه‌گینی نوشته شده است.

جستار سه‌گینی در قالب نامه‌ای خیالی در پاسخ به نجیب‌زاده‌ای نوشته شده که برای مبارزه بر ضد فاشیسم و مبارزه «برای محافظت از آزادی و فرهنگ» از زنان

<sup>۱</sup> بوردیو، صص ۸۲-۸۷.

<sup>۲</sup> جمله منتسب به سوزان سانتاگ است.

درخواستِ حمایت کرده است. از نگاه وولف این درخواست در حکم فرصتی دیده می‌شود برای بررسی موقعیت زنان طبقه‌ی متوسط در جامعه‌ی بریتانیای دهه‌ی ۱۹۳۰. این جستار به سه بخش تقسیم می‌شود و هر بخش حول موضوعی خاص متمرکز است. در پایان هر بخش نامه‌نویس برای حمایت از یک سازمان خاص یک گینی<sup>۱</sup> می‌پردازد. بخش اول بر نیاز زنان به آموزش عالی متمرکز است و با پرداخت یک گینی برای بازسازی کالج زنان به پایان می‌رسد. بخش دوم موقعیت زنان را در مشاغل و حرفه‌ها نشان می‌دهد و با دادن یک گینی به سازمانی که به زنان کمک می‌کند شغلی پیدا کنند تمام می‌شود. بخش سوم بر سیاست و فرهنگ متمرکز است و با اهدای یک گینی به سازمان ضدفاشیستی آن نجیب‌زاده به پایان می‌رسد. زن نامه‌نویس اما از پیوستن به این سازمان امتناع می‌کند زیرا به باور او هدف این سازمان تغییر مناسبات جنسیتی موجود نیست. در عوض، وولف پیشنهاد می‌کند که زنان فرم (صورت) سازمان سیاسی خود را پیدا کنند؛ چیزی مثل انجمن بیرون‌رانده‌ها یا جامعه‌ی غیراعضا (بیرونی‌ها). و اعضای این انجمن در نظام جنسی-جنسیتی، و در این‌که خود را محور اصلی خانواده و سرزمین آبا و اجدادی بدانند، مشارکت فعالانه نداشته باشند، در پرورش مردان و زنانی جنگ‌طلب و دارای صفات مردانه با هدف ساخت ملتی مردانه مشارکت فعالانه نداشته باشند و استراتژی خود را همین عدم مشارکت فعال در نظر بگیرند.<sup>۲</sup>

جنگ جهانی اول مناسبات بین دو جنس را به طرز چشمگیری تغییر داده بود. در آلمان و انگلیس سیاستمداران در پاسخ به بخشی از مطالبات زنان مبارز، با دادن فرصت‌های تحصیلی و موقعیت‌های شغلی به زنان، مراتب قدردانی خود را از حمایت فعالانه‌ی زنان از جنگ ابراز کردند. وقتی امکان ظهور زن مستقل فراهم شد واکنش‌های تندی ابراز شد که با بحران اقتصادی شدت گرفت. بسیاری خواهان بازگشت زنان به خانه و کانون خانواده بودند. نازی‌ها مدافعان صریح یک سیاستگذاری جنسیتی ارتجاعی

<sup>۱</sup> گینی یا گینه سکه‌ای بود که بین سال‌های ۱۶۶۳ تا ۱۸۱۴ در انگلستان ضرب می‌شد و تقریباً یک‌چهارم اونس طلا داشت. نام این سکه از منطقه‌ی گینه در غرب آفریقا، جایی که طلای مورد استفاده برای ساخت سکه‌ها از آنجا می‌آمد، گرفته شده است.

بودند که مدعی نجات زنان از سیاست و بازگرداندن آنان -در مقام مادران ملت- به جایگاه واقعی خود، یعنی خانواده بودند. این سیاست گذاری جنسیتی به جای برانگیختن مخالفت‌های گسترده، حمایت گسترده‌ای از سوی مردان و نیز از سوی زنان به دست آورد. در واقع، وعده‌ی نازی‌ها مبنی بر اجرای فضاهای جنسیتی جداگانه برای بسیاری از زنان طبقه‌ی متوسط جذاب بود، زیرا آنها توقع داشتند این امر به زندگی‌شان ثبات بخشد. اما جنسیت برای بسیاری از تحلیلگران فاشیسم در دهه‌ی ۱۹۳۰ و در سال‌های بعد به مثابه‌ی مسئله‌ای بود که در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌گرفت و تحلیل وولف تا امروز منحصر به فرد باقی مانده است.<sup>۱</sup>

وولف می‌گوید زنان طبقه‌ی متوسط (انگلیسی) اگر ترتیبات جنسیتی سنتی را بپذیرند و از آن پیروی کنند باید درگیر آن شوند. آنها در جایگاه دختران یا همسران می‌توانند از امتیازات طبقه‌ی خود سهم ببرند، در ازای آن، آنها باید خود را برای مردان طبقه‌ی خود مطلوب سازند، سهم بردن از امتیازات طبقه‌ی خود به زعم وولف شامل پرداخت هزینه‌های «غذا، خوابگاه، اندک کمک‌هزینه‌ی سالانه برای پول توجیبی و لباس» است که محدودیت‌های این مشارکت را نشان می‌دهد. و مطلوب بودن یعنی پایبندی به مفهوم زنانگی از نگاه این مردان و این خود یعنی حمایت از منافع اقتصادی و دیدگاه‌های سیاسی آن مردان.

وولف ارتباط تنگاتنگ میان ترتیبات جنسیتی‌ای را که خانواده‌ی طبقه‌ی متوسط بر آن استوار است، منافع طبقاتی و ناسیونالیسم، که در مورد بریتانیا با استعمار پیوند دارد، آشکار می‌سازد. به این ترتیب یکی از استدلال‌های مرکزی در سه‌گینی را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: خانواده‌ی طبقه‌ی متوسط سوژه‌های جنسیتی‌شده را تولید می‌کند، از این رو نه فقط مدام تقسیم میان خصوصی و عمومی را بازتولید می‌کند، بلکه مدام نظامی‌گری و جنگ را بازتولید می‌کند: «همین جا سه دلیل دیده می‌شود که جنس شما را به جنگیدن سوق می‌دهد: جنگ یک حرفه است، منبع خوشبختی و هیجان است، و راهی است برای بروز صفات مردانه که بدون آن نوع بشر رو به نابودی

---

<sup>1</sup> Ibid.

خواهد رفت.<sup>۱</sup> از این رو سیاست‌های حوزه‌ی عمومی، به‌خصوص سیاست‌های ناسیونالیسم و استعمارگری، به سیاست‌های حوزه‌ی خصوصی بستگی دارد. یکی از مؤلفه‌های حیاتی نظم پدرسالارانه‌ی مدرن این است که امر خصوصی را به مثابه‌ی امری کاملاً متضاد با عمومی و در نتیجه غیرسیاسی در نظر بگیرد. به واقع این تقابل برای حفظ انسجام این نظم ضروری است. در بخش سوم از سه‌گینی وولف در بحث خود درباره‌ی اخراج زنان از کلیسا (در انگلستان) نشان می‌دهد که اقتدار فرهنگی و نیز برتری اقتصادی به جدایی جنسیتی خصوصی از عمومی در نظم فرهنگی غربی بستگی دارد: «اما هنگامی که کلیسا به یک حرفه بدل شد و از پیام‌آوران خود دانشی ویژه طلب کرد و برای ابلاغ این پیام به آنها مزد داد، یک جنس در آن باقی ماند و جنس دیگر کنار زده شد.»<sup>۲</sup> البته کلیسا هرگز نمی‌پذیرد که وقتی زنان را از کلیسا، همچون سایر حرفه‌ها، حذف می‌کند این کارش خدمت به منافع اقتصادی مردان است یا در خدمت تمایل مردان به سلطه‌گری است. در عوض، مردان طبقه‌ی متوسط از تمام ابزارهای امتیاز خود برای تأمین میل‌شان برای کنترل استفاده می‌کنند: «طبیعت حافظ اوست؛ قانون حافظ اوست؛ مالکیت حافظ اوست.»<sup>۳</sup> علاوه بر این، وولف جسورانه استدلال می‌کند که درست همین دفاع از منافع جنس مذکر است که نهاد کلیسا را با فاشیسم مرتبط می‌کند: «تأکید می‌کند که هم کشیشان و هم دیکتاتورها بر ضرورت وجود دو جهان (زنان / مردان و خصوصی / عمومی) دارند برای اثبات ضرورت (وجود دو عرصه) برای سلطه‌ی آنها کافی است.»<sup>۴</sup> در نتیجه وولف استدلال می‌کند برای زنان گسست از سیاست برتری‌طلبانه باید با امتناع از پذیرش نقش سنتی‌شان در خانواده آغاز گردد. سیاست ضدفاشیستی برای زن پیش از هر چیز به معنای شغل و درآمد خود زن است.

۱ وولف، سه‌گینی، ص ۸.

۲ همان، ص ۱۲۴.

۳ همان، ص ۱۳۵.

۴ وولف، یادداشت‌هایی درباره‌ی صلح، ص ۱۸۱.



در سه‌گینی وولف به یادداشت‌های مردانی رجوع می‌کند که از جنگیدن لذت می‌برند و میدان جنگ را میدانی برای بروز «صفات مردانه» می‌دانند. یک اشراف‌زاده‌ی جوان انگلیسی نوشته بود: «به لطف خدا، یک ساعت دیگر راه می‌افتیم. چه هنگ باشکوهی! چه مردانی، چه اسبانی! تا ده روز دیگر امیدوارم من و فرانسیس دوشادوش مستقیم به سمت آلمانی‌ها بتازیم.»<sup>۱</sup> و جوانی دیگر می‌نویسد که بیم دارد «اگر سرانجام صلحی دائمی برقرار شود... دیگر راهی برای بروز صفات مردانه که با جنگیدن پرورش می‌یابد وجود نخواهد داشت.»<sup>۲</sup> وولف در سه‌گینی از قدرت زنان برای توقف جنگ می‌گوید و ساده‌اندیشانه به نظرش تا زمانی که زنان از قدرت دور نگه داشته می‌شوند و قدرت بر اساس شرایط تاریخی‌ای که مردان مقرر کرده‌اند اداره می‌شود جنگ پایان نخواهد یافت. «باید اهمیت بنیادین این وحدت را که جنازه‌ها و خانه‌های ویران شده اثبات می‌کنند درک کنیم، زیرا سرنوشت ما نیز همین خواهد بود اگر شما در بیکرانگی انتزاع‌های عمومی خود از چهره‌ی خصوصی غافل شوید، یا ما غرق در شدت عواطف خصوصی خویش جهان عمومی را از یاد ببریم. هر دو خانه عمومی و خصوصی، مادی و معنوی، ویران می‌شوند، زیرا از هم جدایی‌ناپذیرند.»<sup>۳</sup> در سه‌گینی حوزه‌ی عمومی و حوزه‌ی خصوصی در گفت‌وگو با یکدیگر قرار می‌گیرند. *اتاقی از آن خود و سه‌گینی* متونی خشونت‌پرهیز و ضدجنگ است.

به زعم وولف هر جا انگاره‌های سرکوبگرانه‌ی مردانگی و کالایی برقرار است جنگ وجود دارد. هر جا مردان در قدرت‌اند و دیدگاه‌های زنان نادیده گرفته می‌شود جنگ برپاست. پیام اصلی وولف برای صلح مقابله با انگاره‌های اصلی مردبودگی (*manliness*) است که به لحاظ فرهنگی تحمیل می‌شود. و بازپس‌گیری رسانه‌ها از ابرثروتمندان برای احیای تفکر مستقل ضروری است. در جامعه‌ی امروز جهان، فرهنگِ جنگ در مدارس و در حوزه‌ی عمومی همچنان حاکم است. وولف بحث «نگرش کالایی»

---

۱ همان، ص ۲۰.

۲ همان، ص ۲۱.

۳ وولف، سه‌گینی، ص ۱۹۷.

را طرح می‌کند، همان چیزی که امروز در سرمایه‌داریِ مدرن رونق دارد. وولف می‌خواهد تجارت اسلحه در همه جا متوقف شود، همه خلع سلاح شوند و پولی که در تجارت اسلحه در گردش است صرف آموزش شود. به خصوص آموزش زنان. به نظر وولف پول باعث می‌شود انسان بدون ترس و بدون چاپلوسی لب به سخن باز کند. پرسش دیگری که وولف به آن می‌پردازد این است که زنان چگونه می‌توانند در نهادهای عمومی و در سیاست موفق شوند بی آن‌که بخشی از فرهنگ مسلط شوند؟ و خطاب به مردان می‌گوید برای پیشگیری از جنگ بهترین کمکی که از دست ما برمی‌آید تکرار نکردن واژه‌های شما و پیروی نکردن از روش‌های شما و به جای آن یافتن واژه‌های تازه و آفریدن روش‌های تازه است.<sup>۱</sup>

وولف در بخش‌هایی از *اتاقی از آن خود* به «خشم» می‌پردازد. در جوامعی که تبعیض و ستم و نابرابری مسلط است برای خشمگین شدن دلیل بسیار است. کسانی که تحت ستم‌اند یا تبعیض را تجربه می‌کنند روزانه با خشم دست‌وپنجه نرم می‌کنند، خشم همواره کنار آنها ایستاده و می‌تواند فرد را به انجام کارها یا بیان عباراتی وادارد که کم‌تر اثر مثبت دارد و بیشتر اثر منفی. ویرجینیا وولف در *اتاقی از آن خود* خشمگین است اما خشم را سرکوب می‌کند. کوئینتن بل در مقاله‌ای با عنوان «اتاقی از آن خود و سه‌گینی» به نقل از الکس زوردلینگ<sup>۲</sup> می‌نویسد که ویرجینیا وولف خشم را احساس می‌کرد اما آن را سرکوب کرد: «به جای خشم آبرونی داریم و به جای زهر خند افسون.» به‌واقع *اتاقی از آن خود* نکوهشِ خشم است. «وقتی مشغول خیالبافی بودم، خشم قلمم را ربوده بود. اما خشم آن‌جا چه می‌کرد؟» واقعاً چه می‌کرد؟ چون او در ادامه خاطر نشان می‌کند که اگر او (رمان‌نویس زن) عصبانی باشد «هرگز نخواهد توانست نبوغش را تمام و کمال به منصفی ظهور برساند. کتاب‌هایش بدشکل و تحریف‌شده از آب درمی‌آیند.

<sup>1</sup> Jennifer Allsopp, [opendemocracy](https://www.opendemocracy.net/en/our-common-interest/jennifer-allsopp-wolf-on-war-and-women/), 27 April 2015.

<sup>2</sup> Alex Zwerdling

جایی که باید با آرامش بنویسد با خشم خواهد نوشت. جایی که باید عاقلانه بنویسد احمقانه خواهد نوشت.<sup>۱</sup>

بل در ادامه در مورد خشمی که وولف با آن دست و پنجه نرم می‌کرد نظرات منتقدان وولف را برمی‌رسد و معتقد است که جوهر فمینیسم ویرجینیا وولف این عبارت است: اگر بخواهید برادران را وادارید که معقولانه رفتار کند ممکن است بکشید که او را مجبور به این کار کنید، اما احتمالاً درمی‌یابید که بهتر است او را متقاعد سازید. و این نوع فمینیسم راه ویرجینیا وولف را از سافرجت‌ها جدا می‌کرد. در آمریکا هنوز گروهی از منتقدان فمینیست می‌گویند عیب کار ویرجینیا وولف این است که او خشمگین نشده، او وقتی باید فریاد بزند و تف بیندازد لبخند می‌زند و ریشخند می‌کند، او باید می‌فهمید که «خشم منبع اصلی انرژی خلاق است.»<sup>۲</sup>

سه‌گینی در گفت‌وگویی دوستانه با یکی از عزیزترین‌های ویرجینیا وولف، خواهرزاده‌ی محبوبش جولیان بل که در جنگ کشته شده بود، نوشته شد. کوئینتن بل استدلال می‌کند که دو نوع صلح‌طلبی وجود دارد: صلح‌طلبی محدود ( *limited pacifism* ) و صلح‌طلبی تام ( *Total pacifism* ). صلح‌طلبی محدود هر نوع تجاوز را محکوم می‌کند، این نوع صلح‌طلبی حکمرانی نظامی و امپریالیستی بدون رضایت حکومت‌شوندگان را نیز محکوم می‌کند، اما این نوع صلح‌طلبی مقاومت مسلحانه در برابر تجاوز، شورش مسلحانه علیه استبداد، آماده‌سازی نیروهای مسلح برای هدفی صرفاً دفاعی، یا تهیه‌ی سلاح برای قربانیان تجاوز را محکوم نمی‌کند. صلح‌طلبی تام به‌وضوح هرگونه کاربرد نیروی نظامی را برای هر هدفی منع می‌کند. فرد صلح‌طلب تام، بایستی مجاز دانسته شود که استدلال کند که تمامی متجاوزان می‌توانند دلایلی برای توجیه تجاوز خود بیابند. با وجود این به نظر کوئینتن بل میان این دو یک تفاوت تعریف‌شدنی وجود دارد. بل معتقد است که اگر اصول صلح‌طلب تام را بپذیریم در عمل هیچ کاری نمی‌توان انجام داد. و آیا ویرجینیا وولف یک صلح‌طلب تام بود؟ پاسخ کوئینتن بل به این پرسش، با نگاه به سه‌گینی، مثبت است. صلح‌طلب تام به همه می‌گوید خلع سلاح

<sup>1</sup> Quentin Bell, p 13.

<sup>2</sup> Ibid.

شوند. وولف در سه‌گینی یک صلح‌طلب تام و در یادداشت‌های روزانه‌اش یک صلح‌طلب محدود است.<sup>۱</sup>



اما آرای ویرجینیا وولف برای او بی‌هزینه نبود. در مارس ۱۹۴۱، علاوه بر نبرد در میدان‌های جنگ جهانی دوم، نبرد دیگری نیز علیه روشنفکران و به‌ویژه علیه اعضای حلقه‌ی بلومزبری در مطبوعات و پارلمان انگلیس در جریان بود. صلح‌دوستی آنها به خیانت تعبیر می‌شد، از نگاه منتقدان این روشنفکران صلح‌طلبان برج عاج‌نشینی بودند که شجاعت، از خودگذشتگی، انضباط و مقاومت مردم عامی را به سخره می‌گرفتند و با فرار از خدمت در جنگ جهانی اول جان به در برده بودند و در دهه‌های بیست و سی خوش و خرم زیسته و با اطوار روشنفکری فخر فروخته‌اند. سرمقاله‌ی روزنامه‌ی تایمز به تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۱ با عنوان «محاق روشنفکری» حلقه‌ی بلومزبری را متهم کرد که برای آنان زحمت و تلاش از مد افتاده است و آنها درخشش سریع را ترجیح می‌دهند

<sup>1</sup> ibid, p 18.

و ترفندسازی ادبی پیشه کرده‌اند، جزئی‌نگری افراطی را با ابهام و انحطاط پیوند زده‌اند، ابداع‌شان در نثر تجربه‌گری با آواهای بی‌معناست، هنرشان بازی در تالارهاست، آثارشان نخست مردم را گیج و سپس کسل می‌کند، دوران‌شان سپری شده، گرچه اشباحی از آن دوران هنوز در خیابان‌ها می‌چرخند، هنرمندان جوان آینده دارند در میدان‌های نبرد بریتانیا دوره می‌بینند، این جنگ هنرمندانی خواهد پرورد که هنرشان بیرون از حلقه‌ی بلومزبری هم قابل درک باشد، برخلاف آنان که پس از جنگ اول آمده‌اند هنرمندان آینده به فضیلتِ نظم، از خودگذشتگی و مقاومت که نیاز امروز ملت ماست وفادار خواهند بود. البته این سرمقاله پاسخ‌های آتشی‌گری گرفت و نوشته شد که روشنفکران مورد حمله سال‌ها پیش برآمدن فاشیسم را هشدار دادند، آن هم زمانی که منتقدین فعلی دلجویی از پیشوا را توصیه می‌کردند. آن سرمقاله چند روز پیش از آن‌که ویرجینیا وولف نامه‌ی خداحافظی برای عزیزانش بنویسد و خود را در آب‌های سرد رودخانه‌ی اوز غرق کند منتشر شد، گرچه نمی‌توان مطمئن بود که او سرمقاله‌ی تایمز را خوانده بود یا نه و اگر خوانده بود آیا نقشی در فروپاشی عصبی او داشت یا نه، فروپاشی‌ای که به خودکشی او منتهی شد. حمله به روشنفکران به همین جا ختم نشد، در روزهایی که ویرجینیا وولف ناپدید شده بود و هنوز خبر مرگ او به اطلاع عموم نرسیده بود، یکی از نمایندگان حزب کارگر در پارلمان روشنفکران را ستون پنجم دشمن خواند و در نطقش گفت: «هرچه لطیف و معقول و پاکیزه و مسیحی بود دست‌مایه‌ی طعن و استهزا قرار دادند، چشمه‌های ادبیات آلوده شد، هر کس صاحب بصیرت معنوی بود و علائم زمانه را درک می‌کرد مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت، این شگردها برای تضعیف روحیه‌ی ملت ما سال‌ها ادامه یافت و همه‌اش کار ستون پنجم دشمن بود.» به عبارت دیگر روشنفکران نه فقط آدم‌های ضعیف‌النفس، برج عاج‌نشین و فراری از جنگ معرفی شدند، بلکه خائن و جاسوس دشمن در جبهه‌ی خودی نیز به شمار رفتند.<sup>۱</sup> این فضایی بود که ویرجینیا وولف در روزهای پایانی عمرش تجربه می‌کرد.

<sup>۱</sup> فایل صوتی رادیو نو، سیاه‌نامه‌های ویرجینیا وولف، نوشته‌ی علیرضا آبیرو.

اما بازگردیم به پرسش‌هایی که در ابتدای این نوشتار طرح شد. می‌توان نویسنده‌ای را که در تمام آثارش به ترسیم تقلای نسل‌ها زن در بستر سیاست‌های زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی می‌پردازد فمینیست دانست. وولف با درک خود از زن‌بودن به شرایط اجتماعی و سیاسی زنان می‌اندیشید، او بیم داشت که «در نویسندگی و در زن‌بودن شکست بخورد»<sup>۱</sup> و با حساسیتی که ناشی از نگرش فمینیستی او بود جهان را درک می‌کرد. بسا خوانش‌های فمینیستی که از آثار ویرجینیا وولف شده است، به‌علاوه، در یک مطالعه‌ی کمی نشان داده شد که در دهه‌های اخیر، و به طور مشخص از سال ۲۰۰۷ و دقیقاً در روز ۸ مارس هر سال، در فضای آنلاین توجه رو به گسترشی به ویرجینیا وولف و آثارش می‌شود، در واقع با در نظر گرفتن آمارهای جستجوی اینترنتی نام و آثار ویرجینیا وولف در سرتاسر جهان به این توجه روزافزون پی برده شد،<sup>۲</sup> همچنین حضور چهره‌ی ویرجینیا وولف هم در محافل دانشگاهی و هم در فرهنگ عامه این اقبال را نشان می‌دهد و نمی‌توان نقش اندیشه‌ی ویرجینیا وولف و اثرگذاری او را در اندیشه‌ی فمینیستی دنیای امروز انکار کرد. اما وولف از فمینیسم محض، فمینیسمی که در انگلستان اوایل قرن بیستم غالب بود، دوری می‌کرد و به جنبه‌ی نظری فمینیسم بیشتر اهمیت می‌داد تا به جنبه‌ی عملی.

نگاه وولف به وضعیت معیشتی زنان نوعی نقد اقتصاد سیاسی انگلستان بود، او باور داشت که استقلال مالی به زن آزادی اندیشه‌ی بیشتری می‌دهد تا حق رأی، چرا که از نگاه او وابستگی مالی منجر به وابستگی فکری می‌شود و باید به رهایی فکری زنان اندیشید.

در جهان امروز نیز درست مثل نیمه‌ی نخست قرن بیستم نیروهای فاشیستی و اندیشه‌ی فاشیسم در جهان در گردش است، چند هفته پیش از نگارش این متن روسیه به اوکراین حمله‌ی نظامی کرد و جنگی خونین درگرفت، هنوز جنگ در جریان است و سخنان فاشیستی، نژادپرستانه و استعمارگرانه در رسانه‌ها تکرار می‌شود. از این رو

<sup>۱</sup> گلدمن، ص ۷۵.

<sup>۲</sup> Paula Maggio, [blogging Woolf](#), Friday 8 March 2019.

درک شیوه‌ی مبارزه‌ی قلمی وولف با فاشیسم منظرهایی فکری قابل اعتنایی به روی ما می‌گشاید. هیتلریسم درونی‌ای که ویرجینیا وولف نسبت به آن هشدار می‌داد امروز در سرتاسر جهان مصادیق عینی بسیار ملموسی دارد. وولف در سه‌گینی به ما یادآوری می‌کند که جنگ فقط به‌دست بازیگران بین‌المللی متوقف نمی‌شود، بلکه مستلزم تغییر نظام‌مند در گفتمان و قدرت در دموکراسی داخل و خارج از کشور است و اگر می‌خواهیم به جنگ پایان دهیم باید خود را از چیزهایی به نام «غرور ملی» و «برتری وطن‌پرستی» خلاص کنیم تا با تمام انسان‌ها، فارغ از برچسب‌های جنسیتی، به مفاهیمی جدید و ضدجنگ بیندیشیم. و برای مبارزه با فاشیسم بایستی بدانیم که محدودکردن زنان به خانواده نه فقط منجر به بی‌قدرتی زنان در امور همگانی و عمومی می‌شود، بلکه منجر به بی‌قدرتی زنان درون خانواده نیز می‌شود و باید دانست که طرد نظام‌مند زنان از حوزه عمومی عنصری حیاتی برای نظام‌های فاشیستی است. ویرجینیا وولف به ما می‌گوید که با نظام جنسی-جنسیتی موجود، که حافظ تبعیض، نابرابری و نژادپرستی است همدستی نکنید، و به‌واسطه‌ی شناخت شیوه‌های همدستی و یادآوری فعالانه‌ی تاریخ انقیاد زنان همدست نظام‌های سلطه و تبعیض نشوید.

## منابع:

1. Jennifer Allsopp, *Women's power to stop war: rereading Virginia Woolf*, [opendemocracy](#), 27 April 2015.
  2. Marie-Luise Gätgens, Three Guineas, Fascism, and the Construction of Gender, *Virginia Woolf and Fascism*, Merry M. Pawlowski, 2001, palgrave macmillian, pp 21-38.
  3. Paula Maggio, *Virginia Woolf, feminist. Or not? Musings on International Women's Day*, [blogging Woolf](#), Friday 8 March 2019.
  4. Quentin Bell, A Room of One's Own and Three Guineas, *Virginia Woolf and Fascism*, Merry M. Pawlowski, 2001, palgrave macmillian, pp 13-20.
۵. پیر بورديو، درباره‌ی تلویزیون و سلطه‌ی ژورنالیسم، ترجمه‌ی ناصر فکوهی، ۱۳۸۷، تهران: نشر آشیان.
  ۶. جین گلدمن، مقدمه‌ی کمبریج بر ویرجینیا وولف، ترجمه‌ی مریم سربندی فراهانی، ۱۳۹۹، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
  ۷. فایل صوتی رادیو نو، *سیاه‌نامه‌های ویرجینیا وولف*، نوشته‌ی علیرضا آبیژ.
  ۸. کوین پاسمور، *فاشیسم*، ترجمه‌ی علی معظمی، ۱۳۸۸، تهران: نشر ماهی.
  ۹. لوس بوئرو، *گزین‌گویه‌هایی از ویرجینیا وولف*، ترجمه‌ی ناهید طباطبایی، ۱۳۹۶، تهران: نشر چشمه.
  ۱۰. ویرجینیا وولف، *اتاقی از آن خود*، ترجمه‌ی صفورا نوربخش، ۱۳۸۳، تهران: نشر نیلوفر.
  ۱۱. ویرجینیا وولف، *اندیشه‌هایی در باب صلح هنگام حمله‌ی هوایی*، ترجمه‌ی مرضیه خسروی، ۱۳۹۱، تهران: نشر روزگار نو.
  ۱۲. ویرجینیا وولف، *سه‌گینی*، ترجمه‌ی منیژه نجم‌عراقی، ۱۳۹۳، تهران: نشر چشمه.
  ۱۳. مگی هام، «خاطر، عکس و مدرنیسم، جنازه‌ها و خانه‌های ویران‌شده در سه‌گینی». بنگرید به ویرجینیا وولف، *سه‌گینی*، ترجمه‌ی منیژه نجم‌عراقی، ۱۳۹۳، تهران: نشر چشمه صص ۲۷۳-۲۵۱.